

اخیراً به دیدن چه فیلم‌هایی رفته‌اید؟ قصه دل‌ها، دست‌های خالی، پسران آجری، نصف مال من نصف مال تو، قاعده بازی، پادشاه سکوت... و قبل از آن: پارک وی، مهمان، رئیس، خون بازی، نقاب، روز سوم، سنگ، کاغذ قیچی و...

کدام فیلم را پسنیده‌اید؟ جواب به این پرسش سخت و شاید نیازمند فکر بیش‌تری است. واقعا این روزها چه فیلمی به مذاق جوان ایرانی خوشایند است؟ سوالی که فیلمسازان با دانستن جواب آن می‌توانند موفقیت بیشتری را در گیشه کسب کنند.

در مورد فیلم‌های جدید و یا در حال اکران، حرف زیادی نمی‌شود زد؛ چون باید مدتی بگذرد تا بازخورد واقعی آن‌ها مشخص شود؛ پس کمی به عقب برمی‌گردیم؛ حتما در روز سوم، سنگ، کاغذ، قیچی کرده‌اید که به دیدن خون بازی بروید!

خون بازی

گذشته از جوایز بسیاری که خون‌بازی به خود اختصاص داد، این فیلم در ذهن اکثر مخاطبان نیز ماندنی شد و این می‌تواند بهترین جایزه‌ای باشد که فیلمساز به آن افتخار کند.

با این وجود، می‌توان گفت که خون‌بازی قصه‌ای ندارد، فقط روایت خطی از قصه پر غصه اعتیاد است. قصه‌ای که فقط درد را روایت می‌کند. دردی که عمق و ریشه جان را می‌خشکاند! دردی که تفکر و اراده و توان را می‌گیرد. پر واضح است که میخ‌کوب کردن تماشاگر بر روی صندلی‌های سینما کاری بس دشوار است آن هم وقتی فیلم فاقد داستان جذاب و فراز و نشیب‌های خاص تصویری باشد. پس تنها هنر، به تصویر درآوردن این قصه خطی توسط فیلمساز است که این چنین جذابیتی می‌آفریند. بازی روان باران کوثری در به تصویر درآوردن سختی‌ها و مصائب روزمره یک فرد معتاد به همراه بی‌تأثری که هنرمندانه صبوری یک مادر را نمایش می‌دهد، قابل تقدیر است. صبوری تحسین برانگیزی که مخاطب را با خود همراه می‌کند و این همذات‌پنداری در لحظاتی از فیلم به اوج می‌رسد. اوجی که می‌خواهد به فریاد بدل شود فریادی که باز هم در پایان فیلم به صورت آرزوی پنهانی در دل خطور می‌کند ای کاش سارا بتواند ترک کند! و آرزوی پایانی و نکته آخر این که ای کاش همه جوانان ایرانی به تماشای خون‌بازی رفته باشند!

روز سوم

پنجمین فیلم بلند محمدحسین لطیفی است، فیلمی که در ژانر جنگ ساخته شده؛ جنگی که چاشنی و رگه‌هایی از طنز را با خود به همراه دارد، آن‌چه مسلم است، قصد فیلمساز طنزازی در فیلم نبوده، ولی استفاده از بازیگرانی که در فیلم‌های قبلی‌شان، مایه‌هایی از طنز داشته‌اند، خواه ناخواه، فضایی طنز به‌وجود آورده است، حتی در لحظاتی که قصه در اوج احساس روایت می‌شود، دقت در چهره بازیگران با سابقه طنز، فضای جدی را برهم می‌زند.

نکته دیگر حضور کم‌رنگ باران کوثری به‌عنوان هنرپیشه مطرح و نقش اول، در طول فیلم کاملاً مشهود است و بی‌انصافی نیست اگر بگوییم فیلم روز سوم به نام باران و به کام لطیفی بنا شده چرا که یک مخاطب تیزبین، در طول فیلم اثر آن‌چنانی از باران (سمیره) به جز نیمه و گذرا، آن هم پنهان در گودال حفر شده، نمی‌بیند! روز سوم قصه جنگ است و ماجرای مقاومت مردم مرزنشین و شور و التهابات آن‌ها در اوایل جنگ؛ ولی این که تا چه حد توانسته نمایان‌گر این فضا و حال و هوای آن زمان باشد جای بسی تامل است.

یکی از امتیازات بارز و بسیار مناسبی که لطیفی - خواسته یا ناخواسته - به آن توجه داشته نگاه سمبولیک به زن به عنوان ناموس و شرف مردم یک قوم است. سمیره همان دختری که به علت مصدومیت نمی‌تواند از مهلکه فرار کند، توسط برادرش در گودالی داخل خانه پنهان می‌شود. هرچند اینجا هم جای تامل است که چرا مشکل همیشگی فیلمساز ایرانی در رعایت حریم محرم و نامحرم در داستان و ریتم روایی فیلم دخال داشته است؟! آیا این که سمیره با وجود این شرایط نمی‌تواند بر دوش برادرش سوار شود؟ یا فیلمساز باید داستان فیلم را طوری پیش ببرد که او در گودالی حفر شده پنهان شود؟

هم به صورت ریتمی کش‌دار که دنبال کردن گاهی برای تماشاگر خسته‌کننده می‌شود! هم به صورت این خستگی با بازی خوب حامد بهداد کمی برطرف می‌گردد. هرچند این خستگی با بازی خوب حامد بهداد کمی برطرف می‌گردد. رفتار عاشقانه و ری‌اکشن‌های او در اظهار عشق، آن هم در پشت نقابی خشن و نظامی که مهربانی را فریاد می‌زند، کمک زیادی به جذب مخاطب می‌کند، هرچند این تصاویر در قالب فلاش‌بک‌های^۲ پر از تعلیق و نابه‌جا به مخاطب منتقل می‌شود ولی آن‌چه مهم است طبیعی بودن میمیک^۳ صورت و واکنش‌های بهداد در نقش یک جوان عراقی است که در جبهه جنگ در تقابل با یک دختر ایرانی قرار گرفته و عاشقش می‌شود. نکته پایانی این که، ای کاش فیلمساز به ترفند دیگری برای فرار از کلیشه شدن پایان قصه‌اش می‌اندیشید؛ چراکه این پایان به مذاق جوان ایرانی که چیدمان ذهنش را بر اساس صداقت در خصلت عشق پایه‌ریزی کرده است، خوش نمی‌آید، و تنها فریادی که پس از پایان فیلم از دلش بر می‌آید این است که ای کاش سمیره، فواد را نمی‌کشت!

سنگ، کاغذ، قیچی

ادب آداب دارد، عشق آداب دارد، جنگ آداب دارد. سنگ، کاغذ قیچی به زبان تصویر از آداب عشق گفت، از آداب جنگ گفت ولی اینکه جوان امروز تا چه حد خود را موظف به رعایت این آداب می‌داند، نمی‌دانیم! این که شاید بهتر باشد منتظر شویم تا کاتالیزورهایی که سعید سهیلی برای بهبود عملکرد روابط آدم‌های قصه‌اش به کار برد، کم‌کم جذب مذاق مشکل‌پسند مخاطب شود.

واقع شروع او با دفاع مقدس بود و حال، شاهد روایت قصه او از جریانات سیاه و خاکستری جامعه امروز هستیم. سنگ، کاغذ، قیچی تصویری از تقابل قهرمان دیروز با ضد قهرمان امروز را نشان می‌دهد. ضد قهرمانی که نوعی کلیشه شده‌اند تا جایی که این تکرار را، حتی در طرز فکر ضد قهرمانان فیلم شاهد هستیم. تمام پیام فیلمساز در یک جمله خلاصه می‌شود: قهرمان دیروز از ناموس و وطن خویش دفاع می‌کند و قهرمان امروز (!) از ناموس خود! این تقابل نتوانسته به اوج خود برسد و اگر هم اوج و فرودی یافته، دیالوگ‌های شعارگونه، سطحی و شاید هم تکراری قهرمانان داستان هیچ کمکی به آن نکرده تا به حد اعلی برسد! شاید زمان آن رسیده که فیلمساز در به تصویر کشیدن آدم‌های جنگ، خلاقیت بیشتری به خرج دهد؛ چون با اندکی تامل می‌توان گفت، فیلم سنگ کاغذ قیچی شیوه روایی آژانس شیشه‌ای در قالب دیگر بوده است. و اما فریادی که پس از پایان فیلم در دل مخاطب خطور می‌کند چه می‌تواند باشد؟! ای کاش جهان گیر، همه ماجراها را در خواب دیده بود!





از جنگ به جنگ

شهره شیخ حسنی



پی نوشت

۱. vacation = واکنش، عکس العمل.

۲. Flash.back = قطع داستان و نشان دادن صحنه های گذشته.

۳. Mimic = تقلیدگر، وانماگر، ادای کسی را درآوردن.